

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره چهل و پنجم، تابستان ۱۳۹۶: ۷۱-۹۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۰۲

تأملی بر نمودهای گروتسک در جامع التواریخ

مهسا مساعی*

زهرة الهدادی دستجردی**

چکیده

گروتسک، مفهوم و نگرشی در هنر و ادبیات است که ویژگی‌هایی چون تناقض، وحشت‌انگیزی، شگفت‌آوری، نابهنجاری، مسخرگی و گرایش به بی‌مزگی، اکراه، اشمئزاز و... را برای آن برشمرده‌اند؛ موضوع یا مطلبی که به‌خاطر نامأنوسی، غریبی یا از فرط اغراق‌گویی و فراشگفتی، حسی مبهم و سردرگم‌کننده به مخاطب القاء کند و یا مفاهیم و احساسات متناقضی به او منتقل سازد. حمله چنگیز، استیلای مغولان و پی‌آمدهای آن، زمینه‌ساز پیدایی مفاهیم و تصاویر گروتسکی این عصر است. پژوهش حاضر، ضمن معرفی گروتسک، برخی مصادیق و شواهد آن را در یکی از مهم‌ترین آثار تاریخی - ادبی عهد مغول جستجو کرده و دریافته است که بخش مربوط به تاریخ مغول و ایلخانان در جامع التواریخ، گاه به‌گونه‌ای با روایات غیرمعقول، ناموزون و امور خرافی مغولان آمیخته که پذیرش آن را به‌عنوان تاریخ مشکل می‌سازد؛ گویا نویسنده ناگزیر از مداهنه، تملق و ثبت برخی مسائل افراطی و ناپذیرا - که می‌توان آنها را گروتسک نامید - بوده است.

واژه‌های کلیدی: گروتسک، مغول و ایلخانان، نثر تاریخی - ادبی، جامع التواریخ، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی.

* نویسنده مسئول: کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی
mhsms92@gmail.com

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی
allahdadidastjerdi@atu.ac.ir

مقدمه

پیرامونِ صحت و سقم گزارش وقایع در کتاب‌های تاریخی عهد مغول، به‌ویژه آن هنگام که نویسنده آن منسوب به دربار باشد، بحث‌های متعدّد و مختلفی مطرح گردیده است؛ گاه وقایع به نحوی دور از ذهن و نامعقول ارائه شده که راستی و درستی گزارش، در همان اولین نگاه به چالش کشیده می‌شود. برخی این‌گونه اطلاع‌رسانی را سرچشمه گرفته از ناچاری نویسنده می‌دانند و آن را به جنبه‌های محافظه‌کارانه خط‌مشی سیاسی وی معطوف می‌دارند. محققان از روی شواهد و قراین دریافت‌اند که در بسیاری از متون کهن تاریخی، به‌ویژه زمانی که مورخ در دستگاه حکومتی بوده، به بسیاری وقایع پرداخته نشده و یا اگر به بحثی ورود پیدا کرده‌اند، از پرداختن به جزئیات امر و شفاف‌سازی علل برخی مسائل پرهیز شده است؛ محقق و شرق‌شناس آلمانی برتولد اشپولر در این‌باره معتقد است که کار مورّخانی چون خواجه رشیدالدین، خالی از خدشه نیست و «جامع‌التواریخ برای عصر ایلخانان اگرچه مهم‌ترین منبع می‌باشد اما منحصر به فرد نیست؛ رشیدالدین به سبب رابطه نزدیکی که با غازان و اولجایتو داشته، ناگزیر بوده از گزارش برخی از وقایع خودداری و یا آن را جرح و تعدیل کند» (اشپولر، ۱۳۸۶: ۹۷).

اگرچه رشیدالدین، خود در مقدمه کتاب، درباره راستی و صحت و سقم مطالب جامع‌التواریخ، چنین اظهار می‌دارد که «راست‌تر و محقق‌تر از این تاریخ، کس ننوشته است و کسانی که واقف آن حال و حکایات و هر جزوی از اجزای آن باشند، همه متفق باشند و انکاری نتوانند کرد» (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۴). ولی باید گفت که وی قطعاً برای ابراز حُسن نیت خویش به حاکمان، ناچار به نگارش عباراتی از این‌گونه بوده است. از طرفی نیز می‌توان گفت تاریخ‌نگاران ایرانی همه آنچه را که نیاز بوده گفته‌اند، اما در لفافه و پوشیده، تا هم اثر حفظ شود و هم نویسنده محفوظ بماند؛ پس هرچند تاریخ‌نویسی میراثی عظیم است ولیکن ممکن است عیوبی هم بر آن وارد باشد، از آن جمله: «آمیختن وقایع با قصه‌ها، ذکر روایات متناقض، نقل روایات غیرمعقول یا مبالغه‌آمیز، اظهار تملّق نسبت به ارباب قدرت و یا سکوت از بیان مفاسد آنها» (زرین‌کوب، ۱۳۴۸: ۸۴) که البته در این‌باره نیز باید مقتضیات عصر نویسنده را در نظر گرفت و «روزگار مورخین گذشته را با احوال مورخین ممالک آزاد امروز قیاس نکرد؛ هم‌چنین طرز فکر قدما را

نباید با نوع تفکر مردم امروز سنجید» (زرین‌کوب، ۱۳۴۸: ۸۴).

خواجه رشیدالدین که خود نیز حدس می‌زده وجود برخی گزارش‌ها و اخبار اساطیری، ممکن است پذیرش مطالب تاریخ او را مشکل سازد، درباره چگونگی ساختن روایات و اخبار توسط مردم، و عدم تطابق آنها با هم می‌نویسد: «...هر صنفی از اصناف مردم و هر طایفه‌ای از طوایف خلائق، نقل اخبار و روایت احوال، برحسب معتقد خویش کنند و هرآینه آن را بر معتقدات دیگران راجح دانند و در باب حقیقت آن مبالغه بلیغ نمایند» (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۱) و این سبک را رایج و منطقی می‌داند.

در این پژوهش، برخی از گزارش‌های تاریخی را گروتسک قلمداد کرده و کیفیت ارائه آن را بر این مبنا تحلیل کرده‌ایم. به عبارت دیگر، گذشته از جهت‌گیری‌های مختلف این مباحث، از نظر ادبی و هنری می‌توان این‌گونه مطالب را پروراندن ابعاد گروتسکی در متن، بنا به اغراض و دلایلی دانست. قصه و افسانه را نیز جزء لاینفک تاریخ دانسته‌اند که بسیاری از مسائل اجتماعی گذشته را از طریق آنها می‌توان به دست آورد و اگرچه گاهی با زمان خود مطابقت نمی‌کنند، ولی به هر حال گویای یک پدیده اجتماعی نزدیک به آن زمان هستند. بنابراین در این جستار، گروتسک و قدرت تصویرآفرینی آن، از جنبه‌های ساخت و پرداخت افسانه و قصه نیز قلمداد شده است.

پیشینه تحقیق

مقالاتی که تاکنون پیرامون جامع‌التواریخ منتشر شده، هرچند ارزشمند ولیکن محدود است، با اینکه نمودهای فن گروتسک در این اثر نمایان است اما تحقیقی در این زمینه انجام نشده است. از طرفی هم جز مقاله «گروتسک در حکایت‌های دیوانگان عطار» (۱۳۹۱) به قلم فریده داودی مقدم، پژوهش دیگری که به بررسی مفاهیم و تصاویر گروتسکی در آثار کلاسیک ادب فارسی پرداخته باشد، صورت نگرفته است.

خواجه رشیدالدین و اثر وی جامع‌التواریخ

رشیدالدین فضل‌الله پسر ابوالخیر پسر موفق‌الدوله همدانی، سال ۶۴۸ ه.ق. در همدان متولد شد؛ وی از خاندانی یهودی بود که به طبابت و امور دیوانی در دربار اسماعیلیان

(۴۸۳-۶۵۱هـ.ق) و پس از حمله هولاکو (۶۵۱هـ.ق)، به خدمت مغولان مشغول بودند. نخست رشیدالدوله و پس از گرویدن به دین اسلام، رشیدالدین خوانده می‌شد. در زمان فرمانروایی آباخان (۶۶۳-۶۸۰هـ.ق)، پزشک مخصوص او بود و در روزگار ارغون‌خان (۶۸۳-۶۹۰هـ.ق)، و گیخاتوخان (۶۹۰-۶۹۴هـ.ق)، احترام و نفوذ فراوانی به دست آورد، تا اینکه غازان خان (۶۹۴-۷۰۳هـ.ق)، مشهورترین فرمانروای ایلخانی، او را به مقام وزارت برگزید و در سال ۷۰۲هـ.ق. از وی خواست کتابی جامع از دوران نیاکان چنگیز تا روزگار خویش - تاریخ مغول و ایلخانی - تألیف نماید؛ یک‌سال بعد، غازان درگذشت و خواجه، کتاب را به اولجایتو (۷۰۳-۷۱۶هـ.ق)، برادر و جانشین او تقدیم کرد، اولجایتو پس از مطالعه و «اصلاحی تمام»، کتاب را به نام غازان، تاریخ مبارک غازانی نامید؛ رشیدالدین به دستور اولجایتو، تاریخ دوران پادشاهی وی، هم‌چنین «احوال عموم اهل اقالیم عالم و طبقات اصناف بنی آدم» را نیز بدان افزود؛ درواقع این دو مجلد به‌علاوه مجلدهی «در بیان صورالاقالیم و مسالک‌الممالک»، جامع‌التواریخ نامیده می‌شود و در تألیف این مجموعه، از افراد بسیار و منابع متعددی بهره گرفته است (ر.ک: همدانی، ۱۳۷۳: پیشگفتار).

مجلد اول جامع‌التواریخ، پس از مقدمه و ذکر سبب تألیف کتاب، با حکایات ظهور اقوام ترک و مغول و انشعابات ایشان آغاز شده و احوال پدران چنگیز، زندگانی او و شرح حال تمامی اوروغ (خاندان) و جانشینان وی تا غازان خان را دربرمی‌گیرد. مجلد دوم پس از مقدمه، به ذکر تاریخ مفصل انبیاء و خلفاء، همه سلاطین قدیم، تاریخ چین، هند و فرنگ، تاریخ فرمانروایان پس از اسلام، نزاریان، فاطمیان، اسماعیلیان و نیز به تاریخ سلطنت اولجایتو پرداخته است. البته بخش مربوط به دوران اولجایتو و مجلد سوم به کلی، در دسترس نیست؛ هرچند خواجه رشیدالدین، سعی و علاقه بسیاری برای حفظ تألیفات فراوان خویش داشته و به گفته صاف - نویسنده هم‌عصر وی - مبلغ هنگفتی حدود شصت هزار دینار رایج، بابت نسخه‌برداری و تحریر و جلد هزینه نموده، اما بخشی از آنها پس از قتل وی و ضمن ویران ساختن مهم‌ترین بنای او، ربع رشیدی از میان رفته است. برخی آثار دیگر او، عبارتند از: التوضیحات، مفتاح‌التفاسیر، سلطانیته و لطائف‌الحقائق، که این چهار کتاب، مجموعه رشیدیته نامیده می‌شود. بیان‌الحقائق، مکاتیب رشیدالدین، آثار و احیاء و تنگسوق‌نامه در علم طب نیز از جمله آثار اوست،

رشیدالدین فضل‌الله را نخستین دانشمندی دانسته‌اند که به تفاوتِ اثر انگشت افراد و ارزش آن، اشاره کرده است (ر.ک: همدانی، ۱۳۷۳: ۹۰۸). رشیدالدین در دوران سلطنت اولجایتو، هم‌چنان وزیر، نایب و ندیم سلطان بود. پس از اولجایتو، فرزندش ابوسعید بهادرخان (۷۱۶-۷۳۶ه.ق)، به پادشاهی رسید. در این ایام، میان خواجه و تاج‌الدین علیشاه که هر دو مشترکاً وزیر بودند، اختلاف در گرفت. رشیدالدین گرفتار دسیسه‌ی وی گشت و پس از مدتی انزوا در سال ۷۱۸ه.ق. کشته شد؛ به اتهام مسموم ساختن و قتل سلطان اولجایتو و این تهمت دینی که وی «در باطن مسلمان نبوده و هم‌چنان یهودی مانده بوده است و در تفسیری که بر قرآن تصنیف می‌کرده، علوم اوایل یعنی عقاید اهل تورات را می‌گنجانیده است؛ بنابراین مرتد و مهدورالدم است و کتاب‌های او مضلّه باطله است و همه را سوزانیدند.» (مینوی، ۱۳۵۱: ۳۹۰). گویا خصومت با وی، پس از مرگ نیز ادامه می‌یابد، تا جایی که مشهور است: «...زمانی بعد از آن، در عهد تیموریان، میران‌شاه نوه تیمور، از سر جنون فرمان داد تا استخوان‌های رشیدالدین را به این بهانه که یهودی بوده است، از زیر خاک بیرون آورند و در گورستان یهود به خاک سپارند» (رجب‌زاده، ۱۳۵۵: ۲۴).

گروتسک^۱

اثر یا مطلبی گروتسک است که دارای مجموعه‌ای از صفاتِ ناهمخوان و درهم‌ریخته و برانگیزاننده احساسات دوگانه و مغایر باشد. برای آشنایی با مفهوم گروتسک، باید ویژگی‌ها و مشخصه‌های این مقوله را برشمرد تا مختصات و عملکرد آن دریافته شود؛ زیرا «بنا به ماهیت آن، از گنجیدن در یک تعریف جامع و مانع سرباز می‌زند؛ چراکه مقوله‌ای چند وجهی است و تأکید بر یک وجه آن، وجوه دیگر را کم‌رنگ و یا بی‌رنگ می‌سازد.» (تسلیم‌چهرمی و طالبیان، ۱۳۹۰: ۲). هنر برای به نمایش گذاشتن واقعیت آن‌گونه که هست یا تلخ‌تر یا زشت‌تر از آنچه هست؛ از تصاویر گروتسکی بهره برده است. گروتسک «یکی از بارزترین قالب‌هایی است که ممکن است هنر برای نفوذ به نقاب حقیقت از آن استفاده کند و شامل مسائل غیرمنتظره خاصی است که به واقعیت

1. grotesque

واکنش نشان می‌دهند.» (لوترآدامز و یتس، ۱۳۹۴: ۲۶۹).

یک موضوع، زمانی در قالب گروتسک عرضه می‌شود که مرگب از عناصر ناهماهنگ، زشت و نامتناسب باشد تا حسی غریب، متشتت و واکنشی غیرقابل انتظار، شبیه یگه خوردن در مخاطب ایجاد نماید. در واقع برای آمیزه‌ای از مفاهیم و صفاتی چنین بی‌تناسب و ناخوشایند، عنوان گروتسک انتخاب شده است: غیرمعمول - مضحک، ناموزون - مخوف، تحریف‌شده و مرموز - نامحتمل، بهت‌آور - تمسخرانگیز، زشت و ددمنشانه - یاوه و چرند، مبتذل و زنده - عجیب، هجوآمیز و آزاردهنده - غیرضروری باطل‌نما، چندان‌آور و مشمئزکننده - رقت‌انگیز، احمقانه و دلقکانه - روان‌کوب، تکان‌دهنده، حیرتانگیز - دل‌آشوبگر، تهوع‌آور و صفات و احساساتی از این قبیل که مطلوب و مورد پسند نیستند.

در مواجهه با مطالب گروتسکی یک متن، بهتر است گروتسک، بیشتر یک فن یا صنعت دانسته شود تا یک سبک و یا مکتب؛ زیرا نویسنده می‌تواند تعمداً به‌عنوان عنصری حامل معنا، یا برای تفنن و یا حتی ناآگاهانه، از آن برای القای مفاهیم مورد نظر خویش بهره گرفته باشد؛ در میان مکتب‌های ادبی، گروتسک از لحاظ مصیبت‌باری و منزجرکنندگی، به ناتورالیسم یا سوررئالیسم و از جهت عدم تناسب و درهم‌ریختگی به دادائیسم شباهت دارد؛ هم‌چنین به کاریکاتور و صنعت پارادوکس نیز شبیه است؛ البته با رویکردها و جنبه‌های گسترده‌تر که در کنش و واکنش نیز متفاوتند؛ «شیوه گروتسک در هنر و ادبیات معمولاً در جوامع و دوره‌هایی شیوه غالب می‌شود که ویژگی اصلی آنها نزاع و کشمکش، تغییر یا سردرگمی بنیادی است.» (تامسون، ۱۳۹۰: ۱۴).

تاریخچه گروتسک

نگاهی به تاریخچه تصاویری که بعدها گروتسک نامیده شد، پی بردن به معنای آن را هموارتر می‌سازد، گروتسک، برگرفته از واژه ایتالیایی «گروتو» به معنای «غار» است که «با کشف برخی تصاویر غیرعادی در راهروهای زیرزمینی استخر تیتوس و خرابه‌های کاخ طلایی نرو (واقع در روم باستان)، وارد زبان شد. این تصاویر عجیب و بی‌معنا بر احساسات مخاطب تأثیر می‌گذاشت و نوعی اضطراب و سردرگمی در او ایجاد می‌کرد»

(لوترآدامز و بتس، ۱۳۹۴: ۲۴-۳۰). پس از آن، هنرمندان در آثارشان با شبیه‌سازی از گروتسک، از این شیوه در بیشتر قالب‌های هنری مانند عکاسی، ادبیات، تئاتر، معماری، نقاشی و... برای به تصویر کشیدن ناسازگاری، خرابی، زشتی و هرگونه بدی، استفاده کردند؛ هرچند این اصطلاح در ادبیات، نخست در نیمه دوم سده شانزدهم میلادی مورد استفاده قرار گرفته اما به عنوان یک فن هنری «از ابتدای دوره مسیحیت در فرهنگ رومی پیشینه دارد؛ آن هنگام که در یک نقاشی واحد، انسان و حیوان و گیاه به هم درآمیخته بود؛ به گونه‌ای که مخاطب را هم به خود جذب می‌کرد و هم می‌راند.» (تامسون، ۱۳۸۴: ۲۱). بنابراین تاریخ و دنیای اطراف ما، همواره عرصه مسائل گروتسکی بوده است.

بررسی مفهوم و جنبه‌های مختلف گروتسک در جامع‌التواریخ

پیش از بررسی مفهوم گروتسک در جامع‌التواریخ، آشنایی با اوضاع اجتماعی عهد مغول ضروری است، زیرا «برای ادراک گروتسک در یک فرهنگ خاص، ابتدا باید محتوای فرهنگی آن درک شود» (لوترآدامز و بتس، ۱۳۹۴: ۵۴). در زمینه شناخت دوران تاریک ایران پس از فاجعه مغول، کتاب و مقاله بسیار نوشته‌اند. که برای نمونه می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد؛ «تاریخ مغول» از عباس اقبال آشتیانی، «تاریخ مغول در ایران» اثر برتولد اشپولر، «دین و دولت در ایران عهد مغول» تألیف شیرین بیانی، «هجوم اردوی مغول به ایران» از عبدالعلی دستغیب. همچنین مجموعه مقالات اولین سمینار تاریخی دانشگاه شهید بهشتی در سال ۱۳۷۹ با عنوان «هجوم مغول به ایران و پی‌آمدهای آن»، حاصل پژوهش‌هایی در این زمینه است؛ و نیز مقاله «فرضیه فاجعه‌زدگی» از عباس عدالت که با استفاده از یافته‌های جدید علوم روان‌شناسی و مردم‌شناسی، آثار مخرب فاجعه مغول را بررسی نموده و دریافته است که امروزه علم روان‌شناسی، جوهر شخصیت چنگیزخان را بر سه خصوصیت خودشیفتگی، سادیسم و میل به تخریب و آدم‌کشی (مُرده‌بارگی) استوار می‌داند (ر.ک: عدالت، ۱۳۸۹: ۲۴۷).

برخی صفحات جامع‌التواریخ دربرگیرنده مطالب مبالغه‌آمیز و مهمل، تصاویر و

مضامین نامحتمل، تمسخرانگیز و غیرمنطقی است؛ تاحدی که گاهی می‌توان آن را جامع‌الاساطیر دانست، چراکه در واقع اساس شکل‌گیری مفاهیم گروتسکی این عصر، پیدایی و چگونگی حکومت قوم نافرهیخته و نامتمدن مغول است؛ هرچند این مطالب، باطل، نخراشیده، گزافه و بی‌اعتبار می‌نمایند ولی از آن‌جا که خواجه رشیدالدین -مورخ نامی- آن را نگاشته و مدعی واقعیت، «راستی و تحقق و روشنی هر جزوی از اجزای آن» است، بنابراین در بررسی این‌گونه موارد، عنوان شایسته برای این واقعیات عجیب که قطعاً قابل تأملند، همانا گروتسک است. تامسون، در کتاب «گروتسک در ادبیات»، به تفاوت گروتسک و فانتزی اشاره می‌نماید و معتقد است، در یک متن ادبی که در جهانی فانتزی خلق شده «گروتسک محلی از اعراب ندارد. زیرا در یک جهان فانتزی بسته، هر چیزی ممکن است، و خواننده عجیب‌ترین چیزها را نیز می‌پذیرد؛ زیرا از او خواسته نشده آنها را واقعی تلقی کند» (تامسون، ۱۳۹۰: ۲۸). اما وقتی خواننده با یک متن تاریخی روبه‌روست، مطالب استوار و جدی را انتظار دارد، که البته در این مورد ناگفته نماند خواجه رشیدالدین در مقدمه «جامع‌التواریخ» می‌نویسد: «هرچند تواریخ بعضی اقوام که کفار و عبدة‌الاصنام‌اند، باطیل خیالات و اضالیل حکایات نامعقول ایشان است، جهت آن ایراد کرده شد تا اولوالابصار را موجب اعتبار باشد» و «...مورخ چون نقل از اقوام مختلف کرده باشد، لاشک در سخن او اختلاف نمایند، و بعضی مردم در بعضی مواضع و حکایات، اعتراض کنند، اما نیک و بد و عیب و هنر آن به وی راجع نباشد... [چه] البته و اصلاً تحقیق حقیقی نتواند کرد.» پس در واقع خواجه با این طرز تفکر که «...اگر مورخ اندیشه کند که چیزی نوپسند که محقق و مالاکلام باشد، قطعاً هیچ حکایتی را ایراد نتواند کرد...» و «...اگر بدین سبب ترک نوشتن و گفتن گیرند و از آن اندیشند که مردم اعتراض کنند و پسندیده ندارند؛ هرآینه جمله قصص و اخبار و احوال عالم متروک ماند و عموم خلق از فواید آن محروم»، هر آنچه را که می‌شنیده، نگاشته است؛ سپس می‌نویسد: «...دلخواه آن بود که در تنقیح حکایات، اجتهادی هرچه تمامتر رود؛ لیکن در آن باب زیادت سعی میسر نشد؛ زیرا «در اواخر سن کهولت و با آنکه استعداد آن کار بزرگ نداشت و قوت عقل و ذهن بدان وفا نه»، به نگارش تاریخ مأمور شده بوده؛ و پس

از اینکه تقریراتِ خویش را با عبارت «العُهدَةُ عَلی الرّأوی» به پایان می‌رساند؛ فروتنانه از «بزرگانی که این کتاب را در مطالعه آرند»، درخواست می‌نماید «...بر آنچه محلّ خطا و خلل و موقع سهو و زلل باشد، ذیل عفو و اغماض پوشانیده، اصلاح و الحاقی که مناسب دانند فرمایند» (همدانی، ۱۳۷۳: ۸-۱۴).

مفاهیم گروتسکی مغول در جامع‌التواریخ

پس از آشنایی با فن گروتسک و شناختِ ویژگی‌های آن، نمونه‌هایی از برخی تصاویر و مضامینِ مربوط به مغولان که با اصولِ متعارف ناسازگارند و از جهت یا جهاتی یکی از ویژگی‌های تصاویر گروتسکی را دارند، از مجلد اولِ جامع‌التواریخ - بخش مغول و ایلخانان - به شرح ذیل عنوان‌بندی شده است:

گروتسک در انواع خرافه، سحر و جادو

مغولان برای پیشبرد لشکرکشی، فتح و فتوحات خود و برای رسیدن به پیروزی، از سحر و جادوهای مافوق‌تصور، منفور و وحشیانه بسیاری بهره برده‌اند؛ برای مثال، به کارگیری خدع‌های در جنگ، تحت عنوان «علم یای» یا «جیدامیشی» از جمله مواردی است که پذیرش آن به عنوان یک سند تاریخی و موضوعی عقلانی هرگز برای خواننده ممکن نیست.

جیدامیشی در جنگ

در جامع‌التواریخ آمده است که قوم مغول در حمله به لشکر ختاییان از سحر و جادویی موسوم به «جیدامیشی» بهره برده‌اند؛ «جیدامیشی، نوعی علم سیمیاست که سنگی چند متنوع هست که از روی خاصیت، چون او را بیرون کنند و در آب نهند و بشویند؛ در حال خود اگر قلب تابستان است، باد و سرما و باران و برف و دمه با دید آید» (همان: ۶۴۱-۶۴۲). این سنگ، تابستان سوزان را به زمستانی سرد تبدیل می‌کرده و مغول که خود از این تغییر باخبر بودند، تمهیدات لشکرکشی زمستانه را فراهم می‌کردند؛ حال

آنکه دشمن غافل از این دگرگونی آب و هوایی «از مشاهده سرمای تابستانی که هرگز ندیده بودند، خیره و مدهوش گشتند و... از افراط سرما بر مثال رمه گوسفند سر در دم یکدیگر نهاده با جامه‌های تنک و سلاح‌های یخ گرفته... مغولان مانند شیران که بر گله آهوان تاختن بردند، بر سر ختایان رفتند و اکثر آن لشکر را به قتل آوردند و بعضی متفرق گشته در کوه‌ها هلاک شدند» (همدانی، ۱۳۷۳: ۶۴۱-۶۴۲).

ایشان هم‌چنین به اموری نامعقول و خرافاتی مضحک، به شدت اعتقاد داشته‌اند، تا جایی که بر اثر نوشیدن یک کاسه آب که افسونی بر آن خوانده شده بود، فی‌الغور می‌مُردند:

رنج در کاسه شستن

از نظر مغولان اگر رنج و مرض بیماری در کاسه‌ای شسته شود و فردی آن را بنوشد، بیماری و مرگ به وی منتقل شده، و بیمار، سلامتی خود را به دست می‌آورد، رشیدالدین در این باره می‌نویسد: اوگتای قاآن - سومین پسر چنگیز - رنجور شده و به حالت نزع رسیده بود، قامان (ساحران) افسونی خوانده و رنج او را در کاسه چوبین شسته بودند، برادرش تولوی خان بر بالین وی آمد و «آن کاسه را برگرفت و به نیازی تمام گفت: ای خدای جاوید، تو آگاهی و می‌دانی که اگر گناه است، من بیشتر کرده‌ام. چه در فتح ولایات، چندان خلایق را بی‌جان گردانیدم و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کردم و گریانیدم؛ و اگر جهت خوبی صورت و رعونت قد و هنرمندی، اوگتای قاآن را می‌بری، من خوب‌تر و هنرمندترم. او را ببخش و به عوض او مرا بستان. این سخنان را به نیازی تمام گفته، آن آب که رنج در آن شسته بودند، باز خورد.» سپس می‌نویسد: به قدرت ربّانی قاآن شفا یافته و تولوی خان همان دم، رنجور گشته و می‌میرد. (همان: ۷۸۹ و ۶۴۳)

نسوختن شاریل، گواه بر بزرگی

درواقع معتقدات بدوی مغولان، زندگی ایشان را مستعد پذیرش این موهوم‌پرستی‌ها اعم از طلسم، جادو و امور خرافی می‌کرد. دوران حکومت مغولان در ایران، «از لحاظ کثرت کُشت و کشتار و قتل و خونریزی و تهمت و توطئه و دسیسه‌های بزرگان بر ضد یکدیگر، از ادوار عبرت‌آموز و رعب‌انگیز تاریخ ایران است» (معدن‌کن، ۱۳۷۵: ۱). تا جایی که

از میان وزیران این دوره، جز یک تن که به مرگ طبیعی می‌میرد، باقی بر اثر کوچکترین سوء ظن، هر یک به طریقی کشته شده‌اند؛ سپس برای اینکه بدانند مقتول، فردی شایسته و درستکار بوده یا نه، جسد او را پس از مرگ می‌سوزانند که اگر «پیش‌دل او، استخوانی شفاف، مانند مهره، نسوزد، به مرتبه بزرگی رسیده باشد.» و به آن استخوان شاریل گویند (همدانی، ۱۳۷۰: ۱۱۶۴). در ارتباط با این اعتقاد مغول، در کتاب طبقات ناصری آمده است که چنگیز، در نظر کردن به استخوان شانه گوسفند، بسیار مهارت داشته و پیوسته قبل از انجام هرکاری با قطعات استخوان تفل می‌زده است، به این صورت که استخوان بر آتش می‌نهد تا بسوزد، و به نحوی، «علامت شانه بر این طریق درمی‌یافتی» (جوزجانی، ۱۳۴۳: ۱۴۴). در واقع چنین بوده که «اگر استخوان از آتش به سلامت بیرون می‌آمد، و حرارت آن را نمی‌شکست، دست زدن به کار صلاح بود و اگر می‌شکست، صلاح نبود» (دستغیب، ۱۳۶۷: ۱۲۷).

در این موارد، هر دو کیفیت و جنبه ناسازگروتسک، به وضوح نمایان است. محاکمه فرد، پس از قتل و سنجش میزان صداقت او در صورت سالم ماندن استخوانی در بدن وی پس از سوزاندن جسد، از سویی خنده‌آور و از سوی دیگر رقت‌انگیز، منجرکننده و ناپذیراست؛ همچنین شاید این پرسش برای خواننده پیش آید که آیا به راستی چنین مواردی ممکن است حقیقت داشته باشد، زیرا علاوه بر رشیدالدین، جوینی، و صاف و نسوی نیز در تاریخ‌هایشان از جیدامیشی یاد کرده و گاه بر آن صحه گذاشته‌اند (ر.ک: جوینی، ۱۳۸۷: ۲۵۴، و صاف، ۱۳۳۸: ۷۳، نسوی، ۱۳۴۴: ۲۶۸؛ برای آگاهی بیشتر درباره استعمال خَجْر المَطَر، ر.ک: نسوی، ۱۳۴۴: ۳۹۲).

گروتسک در حکایات مربوط به اصل و نسب مغول

زندگی آلان قوا^(۱) و تولد فرزندان او، از نمونه‌های تمام‌عیار گروتسک است، که برای مقدس‌نشان دادن خاندان مغول، معجزه تولد حضرت عیسی (ع) را شبیه‌سازی کرده‌اند. رشیدالدین بعد از مقدماتی تأسف‌برانگیز که بر عنصر مضحک گروتسکی آن می‌افزاید، گویا این افسانه دروغین را پذیرفته که آباء و اجداد چنگیز «از بطن پاک او بی‌واسطه ازدواج و رابطه امتزاج، سه فرزند فرهمند در وجود آمدند»:

«...الآن قوا بعد از مدتی که بی‌شوهر ماند، وقتی در خانه خفته بود، از روزن خرگاه نوری درآمد و به شکم او فرو رفت.../ بلی هرشب در خواب چنین می‌بینم که شخصی اشقرانی اشهل، نرم نرم نزدیک من همی‌آید و آهسته آهسته بازمی‌گردد، به چشم می‌بینم. بیرون از این حال، هر گمان که در حق من برید باطل است؛ و این پسران که من آورده‌ام از نوعی دیگراند. چون بزرگ شوند و عموم خلایق را پادشاه و خان گردند، آن زمان شما را محقق شود که حال من چگونه بوده. و چون بر این موجب تقریر کرد، و از هرگونه نمودار ستر و عقّت او ایشان را مقرر گشته بود، بدو تعلقی نساختند و مزاحم نشدند و دانستند که سخن او صدق و گفتار او راست است» (همدانی، ۱۳۷۳: ۲۲۳-۲۲۴).

جنبه خنده‌آور موضوع، اینجا تقویت می‌شود که در توصیف چهره ییسوگای بهادر (پدر چنگیز) او را زرد رنگ و اشهل چشم معرفی کرده و می‌نویسد در «هشتم بطن، آن نشان باز یافتند و آن صورت دلیل بود بر صدق قول او و قرب ظهور آن حال» (همان: ۲۷۰). در این خصوص در منابع دیگر به افسانه ازدواج گرگ نر و گوزن ماده و تولّد نیای نخستین چنگیز هم اشاره شده است (در این باره ر.ک: احمدپناهی، ۱۳۷۲: ۵۰).

گروتسک در کرامات و حکایات شخص چنگیز

تأییدات الهی

یکی دیگر از جنبه‌های گروتسکی تاریخ چنگیز و مغول، ذکر کرامات و تأییداتی است که شامل حال آنان شده است. با توجه به ساختار این حکایت‌ها می‌توان به این نتیجه رسید که یاری خداوند از هر طریق ممکن و با هر نشانه‌ای مدد رسان آنان و به‌ویژه شخص چنگیز بوده. مفهوم گروتسکی این مطلب، پشت کردن و توجه نکردن به این تأییدات و مضحک جلوه کردن این روی‌گردانی است.

در حکایتی آمده است: روزی چنگیز برای امر مهم و سرنوشت‌سازی حرکت کرد، «در راه سنگی را دید که می‌گردید بی آنکه او را محرّکی باشد و برابر او می‌آمد. با خود اندیشید که این معنی به غایت غریب و عجیب است، همانا مرا در این راه نباید رفت». اما جالب این است که با وجود اینکه آن را نشانه‌ای می‌داند، «در رفتن ساعتی متردد شد. اما بدان التفات ناکرده بر هوای دل روان گشته و...» (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۷۵).

نظیر این اتفاق باز هم افتاده؛ «به پشت‌های بلند رسیده و بر بالا می‌رفته بی آنکه تنگ‌اسب باز شده یا سینه بند گشاده گشته، زین با او بهم از پشت اسب جدا شده و افتاده و از آن حال بغایت متعجب مانده و با خود گفته که مگر حق تعالی نمی‌خواهد که بدین راه روم و کارم ساخته گردد. اندیشهٔ مراجعت کرده و باز شیطان غالب آمده و بر هوای دل روانه شده و...» (همدانی، ۱۳۷۳: ۹۳-۹۴).

مصون بودن از زخم و ضربه

بنابر باورهای چنگیز را به طرزی محیرالعقول و باورناپذیر در برابر رنج و زخم و ضربه مصون می‌دانسته‌اند. در جامع‌التواریخ آمده است: روزی شخصی، چنگیز را از مهلکه‌ای نجات داد و او را «بالای گردونی در زیر پشم بسیار پنهان کرد. بعد از آن، جماعت طلب‌کاران که پی او را تا آن موضع یافته بودند، گمان بردند در خانهٔ سورغان‌شیره باشد. در آنجا بسیار طلب و تجسس کردند تا به حدی که بارها آن پشم را به سیخ زدند و از آن میان پیدا نشد. چون حق تعالی، دولت او خواسته بود، هیچ نوبت المی و رنجی به تن مبارک او نرسید...» (همان: ۱۷۵).

از قدیمی‌ترین متن‌های موجود دربارهٔ چنگیز و پدرانیش، کتاب «یوان‌چائوپوشه» است، که پل پیلو مغول‌شناس فرانسوی آن را به فرانسه، و سپس شیرین بیانی با عنوان «تاریخ سری مغولان»، به فارسی ترجمه کرده است. این کتاب، تاریخ نه، که سراسر افسانه و خیال‌پردازی است و در واقع حماسه‌ای از مغول‌شناخته می‌شود؛ یک‌سری داستان‌ها و روایت‌های مغشوش، غیرمتعارف و دروغین را دربرمی‌گیرد که در این پژوهش، به این‌گونه موارد که در تاریخ، غیرمنطقی به نظر رسیده و یا به لحاظ تاریخی بی‌ارزش هستند، تحت عنوان گروتسک، پرداخته شده است:

قطع شدن رگ گردن چنگیز و نجات وی

رگ گردن چنگیز در سنین جوانی در جنگ با یکی از اقوام مغول، قطع می‌شود. از دو فردی که همراه وی بودند، یکی برای نجات او خونس را می‌مکیده، یا فرو می‌داده و یا تف می‌کرده، برف نیز عظیم می‌باریده. همراه دیگر، اسبش را روی سر چنگیز گرفته بوده تا برف روی او ننشیند، و در آن حالت سنگ را گرم می‌کرده و آب بر سنگ

می‌ریخته تا بخار از آن برآید و دهان او بر آن بخار می‌داشته تا خونِ مرده پاره پاره از گلوی او بیرون آید، تا بامداد چنان می‌ایستد، برف تا کمرگاه او نشسته بوده اما پای از جای نجنبانیده. چنگیز که جانی تازه گرفته و به هوش می‌آید، دور تا دور خود را باتلاقی از خون می‌بیند و می‌گوید بهتر نبود که دورتر تف می‌کردی (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۶۹ و ۵۹۰ و پیلو ۱۳۵۰: ۷۲).

گروتسک در ویژگی‌های جسمی و ظاهری مغول

برای توصیف ویژگی‌های جسمی و ظاهری آنان نیز از امور باورناپذیر و محیرالعقول بسیاری سخن به میان آمده است تا جنگاوری، رشادت و دلوری‌هایشان با بزرگ‌نمایی زایدالوصفی، صد چندان جلوه داده شود؛ اجزاء و پدیده‌های مذکور در این حکایات شامل عناصر طبیعی و ویژگی‌های ظاهری افراد است که بسیار مبهم، افراطی، بی اعتبار و درعین حال مضحک می‌نمایند:

توصیف قوتلوقاآن

برای بیان شجاعت‌های قهرمانانه شخصی از قوم مغول چنین می‌نویسد: وی از سرزمین غورقوناس‌جوبور - مسکن دیوان - است؛ «از شوکت آواز او صدای آن کوه‌های بلند، ضعیف نماید و از قوت پنجه وی، پنجه خرس سه ساله سست می‌گردد و از صولت حمله او آب سه رودخانه در جنبش می‌آید و از زخم و ضربت او فرزندان سه مادر در گریه می‌آیند» (همدانی، ۱۳۷۳: ۲۵۸ و ۲۶۱).

توصیف اریق‌چینه

«...چون در بیشه انبوه شکار می‌کند؛ گرگ کبود را می‌گیرد و بر زمین می‌زند و سر و دست پلنگ را درهم می‌خاید و سر و گردن شیر را در هم می‌شکند؛... در شب‌های زمستان، درخت‌ها بر آتش نهادی و برهنه برکنار آن بخفتی و از آن آتش که می‌سوختی، اخگرها بر اندام او افتادی و سوختی و او بدان التفات نکردی؛ و چون بیدار شدی پنداشتی که شپش او را می‌گزد، اندام بخاریدی و باز در خواب شدی و خورش او هر نوبت گوسفندی آرک بزرگ بودی و یک ارقوت بزرگ قمیز، و هنوز سیر نگشتی.» (همان).

گروتسک در خصلت‌های ناپسند و امور مضحک

ترس از صاعقه و دشنام به آسمان

مغولان با وجود همه وحشی‌گری و خوی ددمنشانه، از رعد و برق و صاعقه به‌شدت می‌ترسیدند، و واکنش آنان در مقابل این پدیده، گونه‌گون و تمسخرآمیز بوده است: «...و عادت ایشان چنان است که به وقتی که برق و صاعقه بسیار افتد، آسمان و ابر و صاعقه را دشنام دهند و بانگ بر آن زنند و اگر صاعقه بر چهارپای افتد و بمیرد، گوشت آن نخورند و از آن تحاشی و تجنب نمایند و زعم ایشان آن است که چون چنین کنند، صاعقه منقطع و ناچیز گردد. و دیگر مغولان خلاف این کنند. به وقت صاعقه از خانه بیرون نیایند و هراسان بنشینند... و پیش مغولان چنان است که صاعقه از حیوانی مانند اژدها پدید می‌آید و در آن دیار مشاهده می‌کنند که از هوا به زمین می‌افتد و دم بر زمین می‌زند و بر خود می‌پیچد و از دهان او آتش می‌ریزد... و در این باب، مغولان معتبر صادق‌القول به مبالغت می‌گویند که بکرات این حال دیده‌ایم. هم‌چنین نقل می‌کنند که اگر شراب یا قمیز و شیر و ماست بر زمین ریزد، بخاصیت برق و صاعقه بر چهارپای افتد خاصه در اسب؛ و اگر شراب ریخته شود مؤثرتر باشد... و اگر کسی اوغ (چکمه پشمین) از پای بیرون کند و خواهد در آفتاب خشک گرداند، همین قضیه مذکور واقع شود و...» (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۵۳).

در واقع این بارها مشاهده نمودن اژدها، آن هم با تأکید بر قول معتبران مغول، و تأکید بر مجرب بودن این مسائل، بیشتر فضا را گروتسکی کرده است.

خفه شدن از چاقی

«...قونیچی، عظیم فربه و تناور بوده و روزبه‌روز فربه و تناورتر می‌شد تا جایی رسید که کزیکتانان در شب و روز او را نگاه می‌داشتند تا نخسپد که نبادا که پیه از گلوی او بیرون آید و هلاک شود؛ و از غایت ضخامت هیچ اسپیی او را برنمی‌تافتند، و به‌گردون کوچ می‌کرده و عاقبة‌الامر ناگاه در خواب رفته و پیه از گلوی او بیرون آمد و نماند» (همان: ۷۱۲).

اسناد تأییداتِ خلاف واقع

فردی در مجلس مهمانی به این گمان که درصدد مسموم کردن وی برآمده‌اند، مدام از مجلس بیرون می‌آمده و آنچه خورده بوده را قی می‌کرده و تا پایان مجلس به این خوردن و قی کردن ادامه داده؛ مردم بی‌خبر از واقع، این خوردن و ممتلی و مست نشدن را عنایت و دولت و تأیید خداوند در حقّ وی می‌دانسته‌اند:

«...آلتان‌خان، قُبُل‌خان را تمکین و احترام تمام کرد و طعام‌های لذیذ گوناگون و شراب‌های خوشگوار بی‌اندازه حاضر گردانیدند...؛ قبل‌خان توهم و تخیل کرده که زهر در آش به وی دهند؛ هر لحظه به بهانهٔ آسایش بیرون می‌آمد و آمد شدی می‌کرد و چون هوا گرم بود؛ به اسم آنکه تا خنک گردد در آب می‌رفت و ادمان کرده بود که آن‌قدر زمان که سر گوسفندی بخورند در زیر آب درنگ کردی و بر موجب معتاد در میان آب می‌ایستاد و استفراغ تمام می‌کرد و باز پیش آلتان‌خان می‌رفت؛ و برقاعده، آش و شراب بسیار می‌خورد. ختایان تعجب می‌نمودند و می‌گفت خدای تعالی او را صاحب دولت و شوکت آفریده که قوّت آن دارد که از شراب بسیار ممتلی و مست نمی‌شود و قی نمی‌کند...» (همدانی، ۱۳۷۳: ۲۵۲).

حمایت غازان‌خان از حیوانات

از طرفی پیرامون مراقبت و توجّه ویژهٔ غازان‌خان نسبت به حیوانات آمده است که بسیار رحیم‌دل بوده و آزار هیچ حیوانی را جایز نمی‌دانسته، تاجایی که اگر «مگسی در طعام افتادی به دست مبارک خویش او را بیرون آوردی به آهستگی، چنانکه پره‌های او شکسته نشدی و بگذاشتی تا قوّت گرفتی و او را بپرانیدی، لیکن می‌فرمود که پشهٔ بی‌گناه کشتن، بر من دشوارتر از آدمی گناهکار است» (همان: ۱۳۰۰). اما در جای دیگر می‌نویسد: خان روزی به شکار رفته و آهوئی را چنان می‌زند که با یک تیر، نه زخم به آهو می‌رسد. و آن، چنان بوده که «به وقتی که آهو بر هوا بوده و چهار دست و پای او باهم آمده تیر به هر چهار رسید و مجروح کرده و از آنجا گذشته به سینه و شکم و زیر کشها رسیده و هر پری از آن، زخمی بر طول کرده آنگاه به گردن و حلق رسیده و دو زخم دیگر کرده چنانکه علی‌التّعیین بر این نمط نه زخم پیدا بود» (همان: ۱۲۹۹).

گروتسک مربوط به جنایات مغولان

مغولان، جنایات و فجایع زشتی را در تاریخ مرتکب شده و رقم زده‌اند که نویسندگان پیدا و پنهان بدان‌ها اشاره نموده‌اند. این مضامین از طرفی، هم کیفیت ددمنشانه، کریه و جهنمی گروتسک، و هم کیفیت آزاردهندگی و حزن‌آوری آن را دارا هستند. آنها به خود نیز رحم نمی‌کردند، به‌گونه‌ای که یکی از قوانین چنگیزخان این بوده که اگر پدران را به قتل پسران و پسران را به قتل پدران فرمان دهم، چنان باید؛ چنانکه خود نیز علاوه بر قتل برادر، یکی از پسران خویش را زهر داده و می‌کشد (ر.ک: جوزجانی، ۱۳۴۳: ۱۵۰).

از گور بیرون کشیدن مجرم

وزیری (امیراحمد) را که کشته شده بود، با احترام تمام دفن می‌کنند، مدتی پس از آن متوجه می‌شوند که زمانی در امری به قویلای‌قآن خیانت کرده بود. قآن پرسید سزای این کار چه باشد؟ «گفتند که اگر زنده باشد ببایدش کشت و اگر مرده باشد، از گور برآورد تا با او رسوایی کنند... او را از گور برآوردند و ریسمان در پای بسته بر سر چهارسوی بازار بر دار کشیدند و گردونه‌ها بر سر او می‌راندند» (همدانی، ۱۳۷۳: ۹۲۰). پس از آن به خانواده او نیز رحم نکردند.

نجاست در دهان وزیر نهادن

به این جرم که وزیر قویلای‌قآن پنهانی از بزرگان، مروارید و نقود و عقود بی‌مثل دریافته می‌نموده، و پس از برملا شدن، با گستاخی و بی‌ادبی خواسته تا باز دهد، او را بگرفتند و نجاست در دهان او نهادند (همان: ۹۲۳).

در دنبه پیچیدن برای زجرگشی

هولاکوخان از صالح سلطان موصل، «بغایت در خشم بود، فرمود تا ظاهر او را در دنبه گرفتند و به نمد و ریسمان استوار بستند و به آفتاب تابستانی بینداختند تا دنبه بعد از یک هفته گرم شد و آن شوربخت را به خوردن گرفت تا در آن عذاب و بلا در مدت یک ماه جان شیرین بداد» (همان: ۱۰۴۳). صالح پسری سه ساله نیز داشته که او را در کنار دجله، دو نیم می‌کنند و برای عبرت از دو جانب شهر می‌آویزند تا بپوسد و بریزد. خواجه

در اینجا به مناسبت، می‌نویسد:

«بپوسید و افتاد از آنجا به زیر سپهرا نگریدی تو زین کار سیر
بپروردی آن نازنین را به ناز بدادی به دندان کرمانش باز»
(همدانی، ۱۳۷۳: ۱۰۴۳)

گروتسک مربوط به جایگاه زنان و دختران

نگاه آنان به زنان و دخترانشان، نگاهی است آمیخته به مفاهیم گروتسکی؛ به گونه‌ای که هم منفور و مشمئزکننده و هم رکیک و تمسخرآمیزند. در وصف زنان از قول ساریق‌خان این گونه آمده است:

«از صد زن که من دارم یکی نیست که در دل گنجد. آنکه فهم دارد، دست و پایش را نمی‌دانم و پیشه‌کار و هنرمند شاهد نیست؛ و از هزار آختا که دارم یکی که در دل من گنجد، نیست. در جنگ‌های بزرگ یکبار هوهو می‌گویند، بعد از غالب شدن یا مغلوب شدن آزموده می‌شوند جنگ مگس دشوار است چون گزد، اگر او را می‌کشند از آقا و اینی شرمسار می‌باید بود و اگر نمی‌کشند تحمل نمی‌توان کرد» (همان: ۹۲).

چنگیزخان خود نزدیک به «پانصد خاتون و سُریت» داشته که از هر قومی بوده‌اند؛ که در جنگ‌ها مثل غنائم غارت می‌شده‌اند (همان: ۲۹۹). پسران چنگیز بعد از او با زنان وی ازدواج می‌کرده‌اند؛ یعنی با مادر یا با ریگانان پدر. در بعضی موارد نیز در این مورد به رقابت با یکدیگر می‌پرداختند (ر.ک: همان: ۱۴۲).

دشنام‌هایی که به دختران می‌دادند؛ نمونه درخوری از باورهای مضحک گروتسکی است؛ یکی از اقوام مغول، نگهداری از گوسفند را عیب بزرگی می‌دانستند، «تا به حدی که اگر پدر یا مادر، دختر را دشنام دادی گفتی: تو را به کسی دهم که ترا از پس گوسپند باید رفتن، و بغایت رنجیده، چنانکه از غبن و غصه خود را می‌آویخته‌اند» (همان: ۱۰۷).

نویسنده این مطالب آزاردهنده را با عبارت «والسّلام علی اهل السّلام» به پایان می‌برد و از آنجا که آخرین مورد غیراخلاقی از مواردی است که ذیل «در سیرت و اخلاق پسندیده و عادات گزیده و بیلگ‌های (وصیت‌های) نیکو» آمده است، هر دو خاصیت منجرکننده و کمیک فن گروتسک را داراست.

نتیجه‌گیری

با مروری بر نمونه‌ها مشخص می‌شود که آنچه در جامع‌التواریخ آمده است، مصداق کامل گروتسک است. گروتسک در این کتاب، ابزاری است برای تصویرسازی و مجسم‌ساختن بسیاری از وقایع و امور که هرگاه با نگاه ادبی بررسی و تحلیل شود، دالّ بر این است که نه تنها از مغول تعریف و تمجید نکرده، بلکه در جهت انتقاد از آنان نقل شده است، اموری که در آنها گاه جنبه خنده‌آور و مضحک قضیه بر جنبه دیگر تفوق یافته، و یا گاه از فرط بی‌مزگی موجب غافل‌گیری مخاطب در اثنای یک متن تاریخی می‌گردد. توصیف ویژگی‌های جسمی و ظاهری افراد در این راستا قرار می‌گیرد. برخی روایات مذکور نیز ضمن ایجاد حسّ انزجار در مخاطب، عجیب، بهت‌آور و زنده ارائه شده‌اند تا جایی که نمی‌توانند به عنوان یک سند تاریخی مورد قبول قرار گیرند. گروتسک واقع‌شده در اعتقادات خرافی مغولان و کاربرد سحر و جادو نیز دلیل بر عقب‌ماندگی آنان است؛ زیرا زمانی که می‌توان در جنگ، به زور بازو و دلاوری و جنگاوری تکیه کرد، چه چیز باعث می‌شود به جیدامیثی پناه ببرند. در اینجا به جای استفاده از استراتژی دفاعی و نیروی لشکر، به مکر و حيله و جادو در جنگ متوسّل شده‌اند که این مسئله نیز با ابعاد گروتسکی خود می‌تواند نیش‌گزنده‌ای در انتقاد از مغول به آنان محسوب شود.

پی‌نوشت

۱. پژوهش حاضر تنها با یک رویکرد ادبی به متن اثر پرداخته و به تحلیل تاریخی امور، داوری وقایع، یا به معرفی شخصیت‌حکایات و روایات، و موقعیت جغرافیایی مکان‌ها، نظر ندارد.

منابع

- احمدپناهی، محمد (۱۳۷۲) چنگیز، چهره خون‌ریز تاریخ، تهران، حافظ.
- اشپولر، برتولد (۱۳۸۶) تاریخ مغول در ایران، ترجمه، محمود میرآفتاب، تهران، علمی و فرهنگی.
- باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۵۰) افسانه در تاریخ و در جامع‌التواریخ، مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین، تهران، دانشگاه تهران.
- پلیو، پل (۱۳۵۰) تاریخ سری مغول، ترجمه، شیرین بیانی، تهران، دانشگاه تهران.
- تامسون، فیلیپ (۱۳۹۰) گروتسک در ادبیات، ترجمه، فرزانه طاهری، تهران، مرکز.
- تسلیم‌چهرمی، فاطمه - طالبیان، یحیی (۱۳۹۰) تلفیق احساسات ناهمگون و متضاد (گروتسک) در طنز و مطایبه، فنون ادبی، سال ۳، ش ۱.
- جوزجانی، منہاج سراج (۱۳۴۳) طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل، انجمن تاریخ افغانستان.
- جوینی، عطاملک (۱۳۸۷) تاریخ جهانگشای، تصحیح عبدالوهاب قزوینی، تهران، هرمس.
- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۶۷) هجوم اردوی مغول به ایران، تهران، علم.
- رجب‌زاده، هاشم (۱۳۵۵) آیین کشورداری، تهران، توس.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۴۸) کارنامه اسلام، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- عدالت، عباس (۱۳۸۹) فرضیه فاجعه‌زدگی، بخارا، سال ۱۳، ش ۷۷ و ۷۸.
- لوترآدامز، جیمز و ویلسون یتس (۱۳۹۴) گروتسک در هنر و ادبیات، ترجمه آتوسا راستی، تهران، قطره.
- معدن‌کن، معصومه (۱۳۷۵) به یاسا رسیدگان، تهران، نشر دانشگاهی.
- مینوی، مجتبی (۱۳۵۱) نقد حال، تهران، خوارزمی.
- نسوی، شهاب‌الدین محمد (۱۳۴۴) سیرت جلال‌الدین، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، علمی و فرهنگی.
- وصاف (شرف‌الدین عبدالله شیرازی) (۱۳۳۸) تاریخ وصاف، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، تهران، چاپ افست رشدیه.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳) جامع‌التواریخ، تصحیح، محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، البرز.